

از سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) که انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید، نظریه‌پردازان مختلف غرب و شرق درباره آن به تحلیل پرداخته‌اند. در نوع این تحلیل‌ها تلاش شده است تا انقلاب اسلامی ایران در قالب یک یا چند نظریه از نظریات حاکم و رایج در علوم اجتماعی غربی تعریف شود. این نظریات و تحلیل‌ها به‌رغم تفاوت و تنوعشان از چارچوب چند نظریه کلان، از جمله نظریه بسیج منابع (چارلز تیلی)، توسعه نامتوازن (هانتینگتون)، ساختارگرایی (اسکاچیل)، محرومیت نسبی (تدگار)، شیوه تولید اقتصادی (مارکس) و... خارج نمیشوند. صاحبان این نظریات، به شدت در تحلیل انقلاب اسلامی ایران با مشکل روبرو هستند و ناگزیرند بسیاری از مؤلفه‌های چارچوب نظریشان را هنگام تطبیق بر انقلاب اسلامی نادیده بگیرند و حتی خلاف آن‌ها را معتقد شوند. کتاب ایران بین دو انقلاب که با اقتباس از نظریه توسعه نامتوازن هانتینگتون نوشته شده است، از این قاعده مستثنی نیست. نوشتار حاضر، ضمن گزارش مختصر مهمترین دیدگاه‌های نویسنده، به بررسی و نقد و تحلیل آن از انقلاب اسلامی ایران می‌پردازد.

متن

مقدمه

کتاب ایران بین دو انقلاب اثر دکتر یرواند آبراهامیان (۲) است در دهه ۹۰ قرن گذشته برای تحلیل رویدادهای اجتماعی - سیاسی سده اخیر ایران (از انقلاب مشروطه تا انقلاب ۵۷) در سه بخش نوشته شد. نویسنده دارای گرایشهای فکری چپگرایانه است و به همین علت تلاش کرده اولویت تحقیق خود در ایران را به سیر ظهور و افول حزب توده به عنوان یکی از احزاب چپ ایران، اختصاص دهد. به گمان وی، حزب توده از نادرترین احزاب موفق است که به رغم حساسیت زیاد توده مردم (۳) و حکومت (۴) توانست دو دهه در فضای سیاسی ایران تأثیرگذار و نزدیک به چهار دهه در این فضا زنده بماند. نویسنده علت اصلی موفقیت حزب توده را شکست احزاب گذشته و کارنامه سیاه تاریخی و سیاسی آنها میداند. وی برای تدوین و تبیین تاریخ سیاسی حزب توده، در بخش نخست کتاب، به زمینه تاریخی ایران نو اشاره میکند و ضمن بررسی اجمالی ساختار اجتماعی سلسله قاجار، مشخصاً به تبیین دو دوره تاریخی عصر مشروطه و عصر رضاخان می‌پردازد. در بخش میانی کتاب، تحت عنوان «سیاست برخوردهای اجتماعی»، ضمن تبیین دوره تاریخی ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ - که در آن به سیر تبدیل شدن سلطنت متزلزل محمدرضا شاه به سلطنت نظامی می‌پردازد - به ظهور حزب توده، پایگاههای طبقاتی و قومی آن اشاره میکند و در تمام این بخش، به دنبال کشف مبانی اجتماعی سیاست، از لابلای رفتارهای سیاسی است. نویسنده در قسمت پایانی کتاب تحت عنوان «ایران معاصر»، در ابتدا به نقد نظریه‌های معروف در باب علل پیروزی انقلاب اسلامی می‌پردازد و خود، نظریه «سیاست توسعه ناموزون» را مطرح میکند و برای اثبات آن، از اطلاعات و داده‌های آماری زیادی در خصوص توسعه اجتماعی - اقتصادی و فقدان این توسعه در حوزه سیاست بهره می‌گیرد. آبراهامیان سپس در بخش دیگری، از احزاب سیاسی، روحانیون و سازمانهای چریکی، به مخالفان برنامه‌های شاه یاد میکند و در پایان، در قالب یک تئوری مارکسیستی بر محور «طبقه - اقتصاد - سیاست»، سیر گام به گام سقوط شاه و پیروزی انقلاب اسلامی را به قلم میکشد.

این کتاب، بسیار سریع جای خود را در میان کتابهای مهم و مرجع باز کرد و یکی از منابع مهم با نگاه شرقشناسی  درباره تاریخ معاصر ایران شناخته شد.

کتاب «ایران بین دو انقلاب»، سه بخش و یازده فصل دارد. بررسی و نقد هر سه بخش کتاب، خود مستلزم نگارش کتاب مستقلی است. از این رو، در این نوشته - که بنای آن بر اختصار است - تنها به بررسی بخش سوم آن که مربوط به انقلاب اسلامی است میپردازیم. قبل از بررسی محتوایی کتاب، ذکر برخی از ویژگیهای آن، ضروری منماید:

1- نوع نگاه

در این کتاب مؤلف با دید یک مورخ جامعهشناس به تاریخ نگاه کرده و در نقل رویدادها، اطلاعاتی را گردآورده که از دید جامعهشناختی، ارزش تحلیلی و تفسیری داشته باشند و به شناخت و درک جامعهشناسی سیاسی ایران کمک کنند. آبراهامیان، جامعه ایران را بر محور طبقات، مورد تحلیل قرار داده است با این توضیح که وی چون بشدت از تامپسن متأثر است، طبقه را نفس رویداد معرفی میکند:

«فرض اساسی در سراسر این کتاب رویکرد نوما رکیستی ئی. پی. تامپسن است که پدیده طبقه را نباید صرفاً بر حسب ارتباط آن با شیوه تولید، بلکه بر عکس، در متن زمان تاریخی و اصطکاک اجتماعی آن با دیگر طبقات معاصر درک کرد.» در حقیقت، تحلیل طبقات از منظر وی، همان تحلیل رویدادهاست. در این نوع نگاه، بر خلاف مارکس که طبقه را صرفاً بر حسب نوع ارتباط آن با روابط تولید، تحلیل میکرد، مؤلفهای دیگری نیز - علاوه بر روابط تولید - برای تحلیل طبقه در نظر گرفته میشوند.

2- پرسشهای محوری

در خصوص مباحث مربوط به حزب توده، نویسنده بیشتر به دنبال یافتن جواب برای این پرسش بوده است که «چرا سازمانی آشکارا غیرمذهبی، رادیکال و مارکسیستی در کشوری شیعهمذهب با سلطنت سنتی و حس ملیت شدید، توانست به صورت نهضتی توده‌ای درآید؟» به عبارت دیگر، سؤال اساسی آبراهامیان در این بخش، راز توفیق حزب توده به رغم شکستهای پدیری سایر احزاب است. در مورد کل کتاب، نویسنده معتقد است که بیشتر پژوهشها درباره دولتهای غیرغربی، در دو قالب مکتب ساختاری - کارکردی - که در آن بیشتر چگونگی نوسازی جامعه توسط دولت، بررسی بحرانهای مشروعیت، چگونگی ایجاد نهادهای جدید مثل بوروکراسیها، ارتشها، احزاب و... مورد بحث قرار میگیرد - (5) و مکتب رفتاری - که در آن بیشتر به تحلیل رفتارهای جامعه پرداخته میشود - (6) جای میگیرد. در هر دو مکتب، به این بحث که نظام سیاسی، چگونه نظام اجتماعی را متحول میکند و نظام اجتماعی چگونه از طریق خشونت، شورش و از خودبیگانگی، نظام سیاسی را از هم میپاشد، پرداختهاند، اما از این بحث که چگونه مبارزه اجتماعی به برخورد سیاسی شکل میدهد و به چه ترتیب، نیروهای اجتماعی که با سازمانهای سیاسی در تعامل هستند، در روند توسعه کشورهای غیرغربی اثر میگذارند، غفلت کردهاند.

آبراهامیان برای نیل به این مقصد، علاوه بر اینکه تلاش دارد تا خود را از قالبهای دوگانه یاد شده برهاند، از شیوههای که ایرانشناسی آن متکی بر بررسیهای مبسوط تاریخی و ناظر به تأثیر رویدادهای بینالمللی در حوادث داخلی است و نیز از شیوههای که به وجوه خاصی از نظام سیاسی یا نظام اجتماعی میپردازد، پرهیز کرده و مدعی است که در این کتاب «در صدد بررسی سیاست در ایران نو، از طریق تحلیل کنش متقابل سازمانهای سیاسی و نیروهای اجتماعی» بوده است. وی بر آن بوده تا «مبانی سیاست در ایران را با بررسی برخوردهای اصلی طبقاتی و قومی صد سال اخیر، رابطه بین نوسازی اجتماعی - اقتصادی و توسعه سیاسی، ظهور طبقات جدید و نیز زوال جماعات قدیم و ترکیب اجتماعی و نگرش اعتقادی احزاب عمده سیاسی تحلیل کند». به عبارت دیگر، وی برای تحلیل مقطع مورد بحثش به نوعی جامعهشناسی سیاسی روی آورده است.

3- سبک نگارش

در مورد سبک و میزان دقت نگارش این کتاب، به اعتراف مترجمان آن، «نویسنده در چندین مورد، نقل به مضمون کرده و محتوای مطلب را به طور گسیخته از صفحات مختلف، تلخیص و ذکر کرده» است که به طور طبیعی در نقل گزینشی، مضمونی و تلخیصی، امکان تحریف و جهتدهی بیشتر میشود. علاوه بر این نویسنده در موارد زیادی در ضبط اسامی و اعلام متن به لحاظ آوانگاری مسامحه کرده است؛ تا جایی که مترجمان، تعبیر «خطای فاحش» را درباره برخی اطلاعات وی به کار بردهاند. این امر، از درصد اعتماد به نویسنده و به محتوای کتاب مینماید.

از سوی دیگر، نویسندگان برای تاریخنگاری ظهور و سقوط حزب توده، تنها به تولد و مرگ آن توجه نداشته، بلکه برای رسیدن به نتایجی دقیق، چندین دهه قبل از ظهور و مدتی پس از افول کامل حزب توده را در قلمرو تحقیق خود وارد کرده است. این امر باعث شده تا بهتر بتواند زمینه‌های تاریخی - اجتماعی را که منجر به شکل‌گیری و در نهایت افول آن میشود، ارزیابی نماید.

4- منابع

بر اساس گزارش نویسندگان، منابع مهم کتاب، گنجینه اطلاعات دفتر هند و دفتر امور خارجه بریتانیا، مذاکرات مجلس شورای ملی، نشریات فارس‌زبان داخل و خارج است. مترجمان آن نیز ادعا کرده‌اند که نویسندگان تقریباً از همه منابع فارسی جدید و قدیم که به شکلی با ابعاد گوناگون بحث مرتبط بوده، استفاده کرده است و آن را دستکم از سه لحاظ جامعیت، روش و وسعت اطلاعات، بنظیر و منحصر به‌فرد معرفی کرده‌اند. اما حقیقت این است که اولاً؛ به اذعان خود مترجمان، آبراهامیان در این اثر از منابع مختلف انگلیسی که در کشورهای مختلف انتشار یافته، استفاده کرده؛ حتی برای ارزشگذاری و قضاوت در بسیاری از مسائل مهم تاریخی، به منابع انگلیسی استناد کرده است. به عنوان مثال، میتوان به استنادات وی به کسانی چون فردریک بارت، آن لمبتن، ادوارد برجس، کنت گوینو، ادوارد براون، ولادیمیر مینورسکی، جیمز موریه، شیل، استاک، بیشاب، لدور، جاستین پرکنیز، فریزر و... اشاره کرد که بسیاری از این افراد، تنها از بخش خاصی از ایران، آن هم در یک مقطع محدود، مطلع بودند ولی نتایج استنباطی آنان توسط آبراهامیان تعمیم داده شده است. مؤلف منویسد:

«این کتاب با مطالعه موردی در مبانای اجتماعی سیاست، امیدوار است هم بر مسائل عمده در توسعه سیاسی - بویژه نقش ستیزهای قومی در کشورهای در حال ظهور - و هم بر مسائل نظری در جامعه‌شناسی سیاسی - بخصوص مزایا و نیز معایب تحلیل طبقاتی - پرتوی افکنده باشد.»

با توجه به این امر که در تمام این مقطع و دورانی که کتاب حاضر به بحث از آن پرداخته، ایران به طور غیررسمی تحت سلطه استعمار و به طور رسمی تحت سلطه انگلیس و شریکش آمریکا بوده است، استناد به منابع انگلیسی و آمریکایی برای ارزیابی و ارزشگذاری در اموری که بیشتر آنها به دولت متبوع نویسندگان آنها مربوط میشود، غیرعلمی و به دور از روش و رویکرد محققانه و بيطرفانه‌ای است که مترجمان محترم درباره این کتاب ادعا کرده‌اند.

ثانیاً؛ دقت در منابع فارسی این کتاب نیز روشن میکند که بسیاری از منابع آن، یا کتب نویسندگان معلوم‌الحالی است که درجه وابستگی آنها به دولتهای بیگانه کمتر از خود آبراهامیان نیست و یا روزنامه‌هایی است که با وجود استقلال آنها، بشدت تحت کنترل و سانسور دولتهای دستنشانده انگلیس و آمریکا بوده‌اند. علاوه بر این، گزینش نویسندگان از منابع داخلی به گونهای است که در تحلیل هیچ یک از رخدادها، از گفتمانهای دینی استفاده نکرده است. بسیاری از رخدادهای مهم در تاریخ گذشته ما ریشه مذهبی داشته که غفلت از آنها، فرد تحلیلگر را از تحلیل واقعی دور میکند و به کجراهه میبرد.

ثالثاً؛ با توجه به این که اکثر بخشهای این کتاب در دهه 1340 شمسی تحقیق و تحریر شده است، میتوان حدس زد و بلکه یقین داشت که نویسندگان از بسیاری از اسناد روشنگر درباره حزب توده، کودتای 1332، نهضت ملی نفت و... که در فاصله یک یا دو دهه قبل از آن تاریخ بوده‌اند، اطلاع نداشته است؛ زیرا در دهه 40، بسیاری از اسناد مربوط به این رخدادهای تاریخی محرمانه و غیرسوخته بوده و سالها بعد از آن تاریخ منتشر شده است و نویسندگان هرچند به لحاظ زمانی فرصت ملاحظه آنها را داشته است، اما در برخی موارد، بعمد یا از روی غفلت به این کار مبادرت نورزیده است؛ مثلاً در بخشهای مربوط به حزب توده، از نوشته‌ها و اعترافات مهم احسان طبری در کتاب کژراهِ (7) استفاده نشده است. این امر به نوبه خود میتواند نقصی بر این مدح باشد که نویسندگان «تقریباً از همه منابع فارسی جدید و قدیم که به شکلی با ابعاد گوناگون بحث مرتبط بوده استفاده کرده است.»

رابعاً؛ نویسندگان خود اذعان دارد که در این کتاب نتوانسته است به منبعی عمده و اسنادی پرارزش یعنی آرشیوهای اتحاد شوروی درباره ایران دسترسی داشته باشد. نتیجه‌ای که از این سخن مگیریم روشن است:



«نویسندگان خود اعتراف نموده است که از تکیه‌گاههای منبع‌شناسی او خاطرات، تاریخچه و مقالات فعالان سیاسی،

سیاستمداران بازنشسته و تبعیدیان مقیم خارج، پس از 1332 مباحثه. طبیعی است که هر یک از اینها گرایش‌های خاص خود را دارند و لذا منطق حکم می‌کند که بگوییم نویسنده نتوانسته است تحولات ایران را جامع‌الاطراف نظاره کند.» (8) خامسا: هرچند همانگونه که ناشر ایرانی این کتاب اذعان می‌کند، امتیاز این کتاب به «بهره‌جویی آن از منابعی است که پیش از این، به اندازه کافی بدانها توجه و از آنها بهره‌برداری نشده بود»، اما برخلاف ادعای مترجمان محترم کتاب که هدف از تألیف و ترجمه آن را «معرفی روش و رویکرد محققانه و بطرفانه در نگارش تاریخ دورانی متلاطم و حساس از تاریخ ایران و تفسیر و نتیجه‌گیری مستند و انتقادی» بیان کرده‌اند و معتقدند که «نویسنده به حق، همه رویداد یا جنبش را صرفاً از دیدگاه امر واقع و سندیت تاریخی آن و نه لزوماً از جنبه ارزشی و عقیدتی آن بررسی کرده است»، این کتاب، به دلیل وابستگی مؤلفش، (9) نه تنها نتوانسته بر بسیاری از گوشه‌های تاریخ معاصر روشنی بیشتری بیفکند، بلکه در بسیاری موارد به تحریف آشکار وقایع و جهت تاریخ ایران منجر شده است؛ زیرا اساساً رویدادهایی که بر محور ارزشهای عقیدتی رخ داده‌اند - که بسیاری از رویدادهای مقطع مورد بحث این کتاب چنینند - واقع امر و سندیت تاریخی آنها بدون در نظر گرفتن و فهمیدن روح این ارزشها قابل فهم نیست و غفلت از این امر و نیز ضعف معرفتی در مورد آن، دامنگیر آبراهامیان شده است. البته در طول تاریخ معاصر ما همواره همه دولتهای استعماری - که تاریخنگاری و تحلیل تاریخی آنها مادی بوده - از فهم این قضیه عاجز بوده‌اند و شاگردان بومی آنها نیز، هرچند تلاش کرده‌اند تا در لباس روشنفکر دیندار ظاهر شوند، همچنان در تفسیر این نوع رویدادها راه را غلط پیموده‌اند. این در حالی است که بسیاری از محققان ژرفاندیش، اساساً امکان تخلیه اندیشه انسان از هرگونه ایدئولوژی و ارزشی را - که در معرفتشناسی جدید غرب از آن به عنوان «ضرورت تفکیک دانش از ارزش» یاد می‌کنند - زیر سؤال برده و در آن تردید کرده‌اند، (10) که در این صورت، اذعان به جهتدار نوشته شدن این کتاب موجه‌تر می‌شود.

5- تناسب محتوا

از آنجا که کتاب مورد بحث «در آغاز به قصد تألیف اثری درباره پایگاههای اجتماعی حزب توده طرح شده و سپس دامنه بررسی آن توسعه یافته» است، محتوای کتاب به مقدار شایان توجهی، تأکیدی نامتناسب بر تحلیل و تاریخ حزب توده دارد که این امر باعث میشود تا خواننده به راحتی کتاب را به عنوان مرجعی مناسب و متناسب برای مطالعه تاریخ بین دو انقلاب مشروطه و 57 نپذیرد؛ زیرا نویسنده تنها وقایعی را دیده است که به نوعی، به حزب توده و جریان فکری چپ مربوط شده و همان وقایع را هم بیشتر با عینک حزب توده دیده است؛ در حالی که در بسیاری از وقایع مهم تاریخ گذشته، حزب توده یا تأثیرگذار نبوده و یا تنها به شکل یکی از چند عامل عمل کرده است. به عنوان مثال، میتوان به نقش اربعینهای مذهبی در سرعت بخشیدن به پیروزی انقلاب اسلامی 1357 اشاره کرد که حزب توده در آن هیچ تأثیری نداشته و به همین علت، مورد غفلت نویسنده قرار گرفته است. از این رو، کتاب مذکور نمیتواند کتاب جامع و مناسبی برای تحلیل تاریخ انقلاب اسلامی ایران باشد.

گزارشی از تحلیل نویسنده درباره زمینههای اجتماعی انقلاب اسلامی

1- سیاست توسعه ناموزون

الف) تثبیت قدرت (1332-1342)

نویسنده معتقد است که پس از کودتای 28 مرداد، شاه از طریق گماردن رهبران کودتا در پستهای حساس، راهاندازی ساواک، برقراری حکومت نظامی، محاکمات نظامی، ممنوعیت مسلک اشتراکی، خاتمه منازعه نفتی با انگلستان، افزایش عواید نفتی، افزایش نیروهای مسلح، تشکیل دو حزب فرمایشی مردم (به دبیری غلم) و ملیون (به دبیری اقبال)، مهار اعتصابات دانشجویی و بخشهای صنعتی، جلوگیری از اتحاد خانوادگی بزرگ مالک و اشراف، تساهل و تسامح با طبقه متوسط سنتی و بازاریان و برخی فعالیتهای بهظاهر مذهبی، کنترل نسبی بحران اقتصادی دهه 30، اصلاحات ارضی و راهاندازی انقلاب سفید، موفق به تثبیت نسبی قدرت خود شد.

ب) توسعه اجتماعی - اقتصادی (1342-1356)

به زعم نویسنده، شاه در فاصله زمانی 1342-1356 به طور چشمگیری برنامههای اجتماعی و اقتصادی خود را توسعه داد. پشتوانه اصلی این برنامهها عایدات نفتی بود که از 555 میلیون دلار در 1342 به 20 میلیارد دلار در 1355 رسید. وی معتقد

است که هرچند از این عایدات، «مبالغ هنگفتی در دربار، تجملات شاهانه، مصارف بوروکراتیک فساد علنی، تأسیسات هسته‌ای و تسلیحات بسیار پیچیده‌ای که حتی برای بسیاری از کشورهای عضو ناتو هم گران بود، به هدر صرفت»، اما بسیاری از این عایدات به برنامه‌های سوم، چهارم و پنجم توسعه اختصاص داده شد. تنها برنامه‌های سوم و چهارم توسعه بالغ بر 5/9 میلیارد دلار هزینه برد که از این میان، 9/3 میلیارد دلار صرف امور زیربنایی (از قبیل سدهای دزفول، منجیل و کرج، نوسازی بنادر انزلی، شاهپور، بوشهر، خرمشهر و تأسیس بندر چاه‌بهار، احداث 800 کیلومتر راه‌آهن، بیش از 20 هزار راه شوسه و آسفالت، افزایش ایستگاه‌های رادیویی و تلویزیونی و...)، 2/1 میلیارد دلار صرف امور کشاورزی (در توزیع نا عادلانه میان سه طبقه از کشاورزان)، 11/9 میلیارد دلار صرف منابع انسانی (شامل سرمایه‌گذاری در بیمارستانها، مراکز آموزش عالی و آموزش و پرورش، افزایش جمعیت و...) شد. این برنامه‌ها منجر به تبدیل اجتماع به چهار طبقه شد: طبقه اعیان، طبقه متوسط متمول، طبقه متوسط حقوق‌بگیر و طبقه کارگر.

ج) توسعه‌نیافتگی سیاسی

نویسنده معتقد است که شاه، همچون پدرش به جای نوسازی نظام سیاسی، قدرت‌ش را بر چهار رکن نیروهای مسلح و امنیتی، (12) حمایت دربار، (13) بوروکراسی عریض و طویل دولتی (14) و دولت تک‌حزبی (حزب رستاخیز) (15) استوار کرد. وی منویسد:

«در توضیح علل بلندمدت انقلاب اسلامی دو تحلیل مختلف عنوان شده است: تحلیل اول - که هواداران رژیم بدان معتقدند - مگوید علت وقوع انقلاب آن بود که نوسازی شاه برای ملتی سنت‌گرا و عقبمانده بسیار سریع و بسیار زیاد بود. تحلیل دیگر - که مخالفان رژیم عنوان می‌کنند - علت بروز انقلاب را در این مداند که نوسازی شاه به قدر کافی سریع و گسترده نبود تا بر نقطه ضعف اساسی وی که پادشاهی دستنشانده سیا در عصر ناسیونالیسم، عدم تعهد و جمهورخواهی بود، فایق آید... هر دو تحلیل نادرست است یا بهتر بگوییم، هر دو نیمی درست و نیمی نادرست است که انقلاب بدان سبب روی داد که شاه در سطح اجتماعی - اقتصادی نوسازی کرد و بدینگونه طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر صنعتی را گسترش داد اما نتوانست در سطح دیگر یعنی سطح سیاسی دست به نوسازی زند و این که این ناتوانی ناگزیر به پیوندهای بین حکومت و ساختار اجتماعی لطمه زد، مجاری ارتباطی بین نظام سیاسی و توده مردم را مسدود ساخت، شکاف بین محافل حاکم و نیروهای جدید اجتماعی را عمیق‌تر کرد و خطیرتر از همه، اندک پلهایی را که در گذشته تشکیلات سیاسی را با نیروهای اجتماعی سنتی، بویژه بازاریان و مقامات مذهبی ارتباط میداد، ویران کرد... کوتاه سخن، انقلاب [اسلامی] نه به دلیل توسعه بیش از حد و نه به علت توسعه‌نیافتگی، بلکه به سبب توسعه ناموزون رخ داد.» (16)

وی تنشهای سیاسی ناشی از فعالیتهای حزب رستاخیز و پنج برابر شدن ناگهانی درآمد نفت را تشدیدکننده این شکاف بین توده و حکومت مداند. به گمان وی، وعده‌ها، ادعاها و دستاوردهای رژیم با خواسته‌ها، داشته‌ها و انتظارات مردم که به علت پنج برابر شدن ناگهانی درآمد نفت افزایش یافته بود، همخوانی نداشت. از سوی دیگر، علاوه بر فقدان توسعه سیاسی متوازن، خود توسعه اقتصادی و اجتماعی هم که صورت مگرقت بر اصل تبعیض قومی و طبقاتی و نابرابری منطقه‌ای استوار بود و این امر بیش از پیش به شکاف میان توده و حکومت دامن‌مزد و از اعتماد مردم به برنامه‌ها و وعده‌های دولت میکاست.

2- مخالفان

نویسنده سه دسته مخالف برای حکومت شاه شناسایی می‌کند: احزاب سیاسی (1332-1356) مانند حزب توده، جبهه ملی و نهضت آزادی؛ روحانیان مخالف (1357 - 1342)؛ سازمانهای چریکی (1356-1349) مانند فدائیان خلق و مجاهدین خلق. از میان این سه گروه، تنها به دیدگاه وی درباره روحانیون مخالف اشاره می‌کنیم.

نویسنده معتقد است در سالهای پس از قیام 1342 سه گروه سیال، متداخل و در عین حال مشخص، در درون تشکیلات مذهبی به وجود آمد:

گروه اول که بزرگترین گروه بود، از علمای غیرسیاسی به زعامت آیتالله خویی، خوانساری و مرعشی نجفی تشکیل میشد که قائل بودند باید از کار پلیس سیاست اجتناب کرد و به مسائل معنوی و تربیت طلاب پرداخت. این گروه در سالهای 1354 به بعد، به دلیل ببندوباری اخلاقی که رژیم به بار آورده بود عملاً به جنبش انقلابی پیوستند.

گروه دوم که روحانیون مخالف میانه‌رو به زعامت آیت‌الله گلپایگانی، میلانی، شریعتمداری، زنجانی و... بود، هرچند با برخی عملکردهای دولت مثل حق رأی زنان، اصلاحات ارضی و... مخالف بود، براندازی سلطنت را مطالبه نمیکرد بلکه به امید نظارت پنج فقیه جامع‌الشرائط بر مصوبات مجلس، صرفاً خواستار اجرای کامل قانون اساسی مشروطه بود و معتقد بود نباید باب مذاکره با شاه را بست.

گروه سوم به رهبری امام خمینی قدس‌سره در عراق متشکل از شاگردان فعالش در ایران مثل آیت‌الله منتظری، بهشتی (هوشمندترین سیاستمدار عضو گروه)، مطهری (متفکر عمده گروه)، هاشمی رفسنجانی (سازماندهنده اصلی گروه)، سید علی خامنه‌ای (جوانترین سازماندهنده گروه) و...، گروهی رادیکال، سازش‌ناپذیر و انقلابی بود که نه خواهان اصلاحات، بلکه خواهان انقلاب بود.

3- انقلاب اسلامی

در حالی که شاه وانمود میکرد رژیم در دهه 1350 به یک ثبات و پایداری محکمی رسیده است، دولت با دو بحران جدی روبرو بود: یکی بحران اقتصادی به شکل تورم و دیگری بحران سیاسی و تشکیلاتی حاصل از فشارهای خارجی (17) بر شاه برای کاهش سیطره پلیسی و رعایت حقوق بشر. شاه برای حل بحران نخست، از آنجا که به مسائل اقتصادی هم به شیوه نظامی منگریست، به گرانفروشان اعلام جنگ کرد. نتیجه این جنگ، این مطلب را القا کرد که «انقلاب سفید کمکم به صورت انقلاب سرخ درمی‌آید.» و نیز باعث شد تا پیوند بازار با متحد همیشگانش یعنی روحانیون، مستحکم‌تر شود. شاه برای حل بحران دوم، به کاهش سلطه پلیسی روی آورد؛ نمایندگان کمیسیون بین‌المللی صلیب سرخ، کمیسیون بین‌المللی حقوقدانان، سازمان عفو بین‌الملل و... را برای نظارت بر ایران پذیرفت؛ جمشید آموزگار - تکنوکرات لیبرال تحصیلکرده آمریکا - را به جای هویدا به نخست‌وزیری گمارد و... .

کاهش سلطه پلیسی، به مخالفان جرأت حضور بیشتر و پررنگ‌تر داد. مخالفان برای اولین بار در تاریخ مبارزه خود، نهضت نام‌پیراکنی به راه انداختند و نزدیک به ده نامه سیاسی هشداردهنده از جانب نویسندگان، سیاسیون، مذهبیون، توده و... به مقامات عالی‌به کشور مخصوصاً شخص شاه نوشتند. برخی نهضتها و گروههای مخالف جدید مثل نهضت رادیکال (18) و شیوهها و متدهای جدید مثل جلسات شب شعرخوانی کانون نویسندگان در انجمن فرهنگی ایران، آلمان و دانشگاه آریامهر راهاندازی شدند. در برابر اعتراضات روزافزون مردم، رژیم یک «استراتژی دشوار سهوجهی» را به کار گرفت: نخست با راهاندازی یک نیروی اقدام مخفی موسوم به سپاه پایداری، به ارباب فیزیکی (کتک، ربودن و بمب گذاردن) مخالفان غیرمذهبی پرداخت و بر آنان سخت گرفت تا جایی که شاه در مصاحبه‌های مطبوعاتی رسماً اعلام کرد که جبهه ملی حتی خائنتر از حزب توده است.

دوم آن که با روحانیون و بازاریان سیاست اعتدال را در پیش گرفت و هرچه بیشتر به امور مذهبی بها داد. با تبلیغات فراوان به زیارت امام رضا علیه‌السلام رفت. ارتشبد نصیری را از ریاست ساواک برکنار و سپهبد مقدم - افسری خوشنام از نزدیکان آیت‌الله شریعتمداری - را به جای وی گماشت و...

سوم آن که از هزینه فزاینده زندگی معیشتی مردم با کند کردن پویش اقتصاد کاست. بسیاری از هزینه‌های کشوری، بویژه برنامه توسعه حذف شد؛ به عنوان مثال، از بیست مجتمع هسته‌ای پیشبینی شده در برنامه توسعه، هیجده مجتمع را حذف کرد. این استراتژی - که در آن، دولت مجبور به باج دادن و عقب‌نشینی شده بود - نیز نتوانست مشکل دولت را حل کند. موارد زیر را میتوان از علل ناکامی دولت در این زمینه برشمرد:

- مذاکره رژیم با احزاب مخالف غیرمذهبی به دلیل پشتوانه مردمی نداشتن آنها سودی نبخشید و آنها فاقد اهرمهایی برای کنترل احساسات عمومی بودند؛

- توقف ناگهانی برنامه‌های توسعه، باعث بیکار شدن خیل کارگران صنعتی شد که به زودی به جرگه مخالفان پیوستند؛

- هرچه تعداد کشتگان بیشتر میشد، به همان نسبت امکان توفیق رژیم در مهار حرکت انقلابی کاهش می‌یافت؛

- امام خمینی قدس‌سره هرگونه سازش با رژیم را در هر شرایطی خیانت به اسلام شمرد؛

- مخالفان با تظاهرات، اعتصابات و به دست گرفتن برخی ادارات و کارخانجات، کشور را فلج کردند؛ (19)

- ارتش دیگر مایل به کشتار مردم نبود. سربازها از پادگانها فرار کردند و افسران، دیگر به اجرای فرامینشان توسط نیروهای



تحت امرشان اعتماد نداشتند؛

- بنا به گزارشهای مختلفی که به واشنگتن داده میشد، واشنگتن دیگر حاضر به دفاع از شاه نبود.

شاه به مذاکره با رهبران جبهه ملی متوسل شد و به سنجابی پیشنهاد ریاست دولت داد که وی از قبول آن ابا کرد ولی بختیار - یکی دیگر از رهبران جبهه ملی - آن را پذیرفت. بختیار برای ایجاد آرامش، ضمن قطع فروش نفت به اسرائیل و انحلال ساواک و «گاندی ایران» خواندن امام خمینی قدسره، مردم را تهدید کرد که در صورت مخالفت با دولت، او به شیوه شیلی، نوعی دیکتاتوری نظامی برقرار خواهد کرد. آیتالله شریعتمداری از بختیار حمایت کرد، به خلاف امام خمینی قدسره که اطاعت از وی را اطاعت از شیطان تلقی کردند. تضعیف روزافزون روحیه ارتش در نتیجه 16 ماه برخوردهای خیابانی، 6 ماه تظاهرات و 5 ماه اعتصابات فلج کننده، و در نهایت، خروج شاه در 26 دی از کشور، پیروزی مخالفان را قطعی کرد. کمکم در برخی شهرهای بزرگ، یک نیروی شبه نظامی که افراد آن، بعدها «پاسداران انقلاب» نامیده شدند، کنترل شهرها را در دست گرفت.

در 12 بهمن 1357 امام خمینی قدسره به ایران آمدند و شخصا رهبری انقلاب را در دست گرفتند. آنچه باعث موفقیت امام خمینی قدسره شد، عبارتند از: شخصیت بهمتای ایشان (سازشناپذیر، زاهد، شجاع، باثبات، فسادناپذیر و...؛ هوشمندی و موقعیتشناسی ایشان؛ استفاده از ادبیات انقلابی شریعتی که در نزد بسیاری از جوانان و روشنفکران محبوب بود.

نقد و ارزیابی

1- تعمیم کلیشه‌های غربی برای تحلیل انقلاب اسلامی

پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام قدسره و با اصولی برآمده از تفکر ناب اسلامی - آن هم به شکلی که نه در شیوه و متد و نه در مبدأ و مقصد خود هیچ اشتراکی با سایر نظامهای موجود نداشت و نیز محتوایی کاملاً خارج از سلطه و سیطره دو قطب حاکم بر دنیای سیاسی آن روز داشت - به تعبیر حسنین هیکل نویسنده مصری مشهور و معاصر، دنیای شرق و غرب را متحیر کرد. (20) زورمداران بزرگ دنیا در ابتدا تصور میکردند که خواب میبیند و پس از مدتی که این رؤیا را صادقانه یافتند، به خیال این که موجی گذرا و موقتی است، آرام نشستند. گسترش روزافزون انقلاب و تحکیم هرچه بیشتر پایههای آن، دشمن را گرفتار کابوس بس خطرناکی کرد. آنان برای این که خود را راحت کنند، در صد برآمدند تا با طرح عوامل فرعی و غیرواقعی، بر عامل اصلی پیروزی انقلاب (مذهب و مکتب) سرپوش بگذارند. به همین علت، سخت تلاش کردند تا بتوانند انقلاب اسلامی را در قالب یکی از تئوریهای انقلاب در غرب، بگنجانند. کتاب مورد بحث نیز از این قاعده مستثنا نیست:

«نویسنده با توجه به اندیشه‌های غیردینی مسلط، به تبیینهای اجتماعی در غرب بعد از رنسانس و مطرح شدن نظریه‌های فلسفی درباره تحول طولی تاریخ که طبق آن برداشت، در دوره معاصر عمر زندگی به پایان میرسد و هیچگاه با توجه به تکاملی بودن تاریخ عود نخواهد کرد، با لطایفالحیل تلاش فراوان نموده است تا ماهیت انقلاب ایران را هر چیز غیر از مذهب معرفی کند. او همانند سایر اندیشه‌پردازان غربی معتقد است که انقلاب ایران همانند سایر انقلابها با مضمونی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اتفاق افتاد، اما شکل مذهبی به خود گرفت. این تناقض تنها به امری موقتی به نام امام خمینی برمگشت که توانست مسیر انقلاب را منحرف کند. انقلابکنندگان در واقع بازاریهای ناراضی از سیاستهای اقتصادی رژیم، روشنفکران ناراضی از سیاستهای سیاسی رژیم و طبقات کارگری بودند، اما فایده موقتی را نیروهای دینی بردند. برداشت نویسنده با گرایش مارکسیستی او هم کاملاً متناسب است. اندیشه‌های مارکسیستی هم، در کلاننظریه‌های تاریخی خود جایی را بر عوامل غیرمادی و غیراقتصادی در تحولات اجتماعی باقی نمیگذارد. به نظر میرسد نویسنده به گونهای تحت سیطره پیشفرضهای خود قرار گرفته است که نتوانسته به صدها پدیده سیاسی - اجتماعی ایران که هیچگاه نمیتوان تفسیری درباره آنها ارائه کرد، مگر این که آنها را در گفتمان بومی - دینی نگریست، مستقلاً بنگرد. قدر متیقن در تاریخ مبارزات سیاسی مردم ایران این است که سه جریان فکری، درون سه گفتمان جدا از هم، این مبارزات را به عنوان نیروهای اجتماعی فعال رهبری کرده‌اند. بدون تردید، مبارزات سیاسی - اجتماعی در قالب ایدئولوژیهای لیبرالیستی و مارکسیستی، امری وارداتی بوده است و ریشه در تاریخ این مرز و بوم نداشته و بدون تردید جریان مبارزاتناهی که با

ایدئولوژی اسلامی فعال بوده از ریشه عمیق بومی برخوردار بوده است.» (21)

2- فقدان تحلیل گفتمان مذهبی در تحلیل انقلاب اسلامی

نویسنده در تحلیل بسیاری از رخدادها و نتایج آنها به تئوریهای مادی و غیرمعنوی متمسک میشود و به نقش دین و مذهب در تحریک احساسات، آگاهی بخشیدن و ایجاد حرکت اشاره نمکند و یا این که برای آن، اصالت و اولویت قائل نمیشود. برای تأیید این مدعا میتوان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) نادیده گرفتن هیأت‌های مذهبی

نویسنده، مخالفان رژیم پهلوی را به سه دسته احزاب سیاسی (حزب توده، جبهه ملی، نهضت آزادی)، روحانیون و گروه‌های چریکی (مجاهدین، فداییان و...) تقسیم میکند، اما از گروه‌های مذهبی غیرروحانی - که بیشتر در قالب هیأت‌های مذهبی (مثل هیأت‌های مؤتلفه) ظاهر شدند و در بسیاری از جریانات سیاسی نقش کلیدی ایفا میکردند - هیچ سخنی به میان نیاورده است. از مخالفان روحانی نیز تنها به شاخصهای فکری آنها مثل حضرت امام قدس سره، شریعتمداری، طالقانی و... اشاره کرده و از خیل کثیری از روحانیون ممنوع‌المنبر (آیت‌الله غفاری، فلسفی، واعظ طبسی و...) و موج خروشان دین‌نای که در پای منابر آنها به وجود آمده، هیچ سخنی به میان نیاورده است. این در حالی است که نویسنده خود منویسد:

«در واپسین روزهای پیش از انقلاب، دولت همه احزاب سیاسی را از میان برده و ارگانهای اصلی آنان را خاموش ساخته بود، اما هنوز نتوانسته بود بر مساجد و منبرهای مساجد فائق آید.»

در عین حال نویسنده اینگونه اعتراف میکند که «بنابراین، جای تعجب نبود که بازار هسته مرکزی انقلاب شد!» و این بوضوح نشان‌دهنده آن است که نویسنده در نادیده گرفتن نیروهای مذهبی تعمّد دارد.

ب) نادیده گرفتن اعلامیه‌ها و پیامهای رهبران مذهبی بویژه حضرت امام قدس سره

نویسنده یکی از علل سرعتبخش انقلاب اسلامی در سال 1356 را نهضت نامپیراکنیهای سیاسی میداند. وی به بیش از ده مورد از نامه‌های سیاسی با امضای گروه‌های متفاوت سیاسی و سرشناس به مسؤولین رده بالای رژیم از جمله خود شاه نوشته شد و نتایج سیاسی سنگینی را بر رژیم تحمیل کرد، اشاره میکند، اما از خیل اعلامیه‌ها و پیامهای رهبران مذهبی، بویژه اعلامیه‌های حضرت امام قدس سره - که در دست بسیاری از آحاد جامعه مگشت - و تأثیر بسیار زیاد آنها در تهییج و آگاهی بخشیدن به مردم علیه رژیم، هیچ سخنی به میان نیاورده است.

ج) نادیده گرفتن زندانیان سیاسی مذهبی

نویسنده در قسمتهای مختلف به زندانیان سیاسی غیرمذهبی - غیرروحانی و نقش آنها در تهییج افکار عمومی اشاره کرده است و بدین ترتیب، وانمود میکند که «نه روحانیت، بلکه روشنفکران بودند که توده مردم را در برابر قدرت حاکم سازمان دادند». در مقابل، نویسنده از زندانیان سیاسی مذهبی و روحانی که تعداد آنها بسیار زیاد بود، هیچ سخنی به میان نیاورده است. وی حتی در شمار دستگیریهایی مهم و فراوان پس از 19 دی 1356 و دستگیریهایی 16 شهریور 1357 هیچ اسمی از روحانیون و مذهبها نیاورد!

وی تلاش میکند تا در ذهن خواننده باطالع این سؤال را ایجاد کند که «چگونه ممکن است حوزه‌های علمیه و روحانیون که هیچ نقشی در انقلاب نداشتند، میراث‌خواران اصلی آن شدند؟» و یا این که «چرا انقلاب 1356 - 1358 که مضمون آن عمدتاً اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بود، شکلی عقیدتی که بشک مذهب بود، به خود گرفت؟» و پس از یک مقدمه‌چینی طولانی، به این نتیجه میرسد که اساس و ماهیت انقلاب اسلامی، یک رخداد بهمتا، پارادوکس و یک استثنا بر قاعده است، و آینده آن نیز روشن است: «به محض این که نیروهای غیرمذهبی خود را بازایاند و در میان طبقات ناراضی، بویژه در بین روشنفکران، پرولتاریای شهری و طبقات پایین روستایی نفوذ کنند، روحانیت بتدریج انحصار تشکیلاتی خود را از دست خواهد داد.»

د) انحصار مخالفان عمده رژیم پهلوی، در مخالفان غیرمذهبی

نویسنده در موارد مختلفی که از مخالفان رژیم سخن به میان آورده، تلاش کرده است تا از طریق معرفی مخالفان غیرمذهبی وانمود کند که مخالفان عمده و اصلی، غیرمذهبها هستند و همانها مستحق میراث‌خواری انقلاب بودند؛ به

عنوان مثال، در حالی که نویسندگان خود ناخواسته اعتراف کرده است که در کوران بحرانها، رژیم بنا به ماهیت دینی انقلاب و نفوذ قابلتوجه رهبران مذهبی، مجبور بوده تا به امور مذهبی توجه نشان دهد، تلاش کرده است تا در موارد کوتاه آمدن تاکتیکی دولت در برابر مطالبات مخالفان و باج دادن به مردم از طریق آزاد کردن زندانیان سیاسی یا مذاکره، شخص آزاد شده یا طرف مذاکره را یک یا چند تن از رهبران مخالف غیرمذهبی و یا نهادی بیرون از نهاد روحانیت و حوزههای علمیه قرار دهد. به عبارت دیگر، نویسندگان با مطرح کردن مکرر فعالان و مخالفان غیرمذهبی و مسکوت گذاشتن فعالیتهای نیروهای مذهبی و رهبران دینی، رهبری و نقاط ثقل انقلاب را از حوزه مذهب به حوزههای خارج از آن هدایت کرده است.

ه) جرقه آغازین انقلاب، شب شعر کانون نویسندگان

نویسندگان از آنجا که نتوانسته و یا نخواسته است به نقش و تأثیر مسائل معنوی در بسیج تودهها و حرکتآفرینی اجتماعی آن توجه داشته باشد، سرآغاز جنبشهای مداومی را که منجر به پیروزی انقلاب شد، حمله نیروهای رژیم در 25 آبان 1356 به سلسله جلسات شب شعر کانون نویسندگان در انجمن فرهنگی ایران و آلمان و دانشگاه آریامهر معرفی میکند. اما - همانگونه که بسیاری از محققین اشاره کردهاند - علت نخستین تظاهرات خیابانی مداوم و همهگیر، مقاله توهینآمیز روزنامه اطلاعات علیه روحانیت و شخص حضرت امام قدس سره در تاریخ 17 دی 1356 بود. آن مقاله، روحانیون مخالف رژیم را با عنوان ارتجاع سیاه یاد کرد و آنان را به همکاری پنهان با کمونیسم بینالملل برای محو دستاوردهای انقلاب سفید متهم نمود. مطالب توهینآمیز دیگری نیز درباره شخص حضرت امام قدس سره در آن نوشته شده بود. آن مقاله منجر به خشم مردم قم و تظاهراتی با شعارهای بسیار انقلابی از قبیل «ما حکومت یزید را نمخواهیم»، «ما خواستار بازگشت آیتالله خمینی قدس سره هستیم» و... در تاریخ 19 دی شد که در آن 70 نفر کشته و 500 نفر زخمی شدند. چهل کشتار قم در 12 شهر از جمله تهران، قم، اصفهان، رشت، مشهد، اهواز و... و از همه مهمتر در تبریز همراه با تظاهرات و کشتار وسیع مردم برگزار شد. چهل کشتههای تبریز در 55 شهر برگزار شد و همینطور مراسم چهلما ادامه داشت تا منجر به پیروزی انقلاب شد.

در این تحلیل نیز، نویسندگان از این که سرآغاز جنبشهای انقلابی را به مسألهای معنوی نسبت دهد، ابا کرده و برای این نقطه شروع، از میان دو واقعه؛ مقاله روزنامه اطلاعات و مراسم شب شعر، دومی را انتخاب کرده است. وی از آنجا که انقلاب اسلامی را انقلابی طبقاتی میداند و برای هر طبقاتی جایگاه اعتراض سیاسی خاصی قائل است، چنین نتیجه میگیرد:

«این دو حادثه [مقاله روزنامه اطلاعات و مراسم شب شعر] نه تنها حاکی از پیچیدگیهای کل انقلاب است، بلکه تجلی آن دو نیروی ناهمسوست که در جنبش انقلابی حضور داشت: طبقه متوسط حقوقگیر و جایگاه اعتراض سیاسی آن یعنی دانشگاهها؛ و طبقه متوسط متمدن و مراکز سازمانهای اجتماعی - سیاسی آن یعنی حوزههای علمیه و بازارهای سنتی.»

در حالی که اگر نویسندگان از تعصب تئوریک طبقاتی خود بیرون میآمد و تحلیلی مذهبی - معنوی از انقلاب ارائه میداد، هرگز مجبور نبود تا از هماهنگی نیروهای دانشگاهی با توده مردم، با عنوان هماهنگی نیروهای ناهمسو یاد کند.

3- همعرضسازی و بدلسازی برای تنزل جایگاه رهبران حقیقی انقلاب اسلامی

بر محققین منصف پوشیده نیست که رهبری انقلاب اسلامی و ساماندهی نیروهای انقلابی، به طور مستقیم زیر نظر حضرت امام قدس سره و شاگردان وی بوده است. حضرت امام قدس سره اصول تفکر انقلابی خود را به جمع زیادی از شاگردان روحانی خود آموخته بودند و با گسیل داشتن آنها به همه نقاط کشور و نیز ایراد سخنرانی، نوشتن اعلامیه و صادر کردن فتوای دینی انقلابی، به توزیع ایدههای آرمانی و انقلابی خود میپرداختند. دیگر گروههای مخالف رژیم، دستکم از 1342 به بعد، پیشوایی حضرت امام قدس سره را پذیرفتند و تلاش کردند تا حد امکان برنامههای خود علیه رژیم را با برنامههای ایشان هماهنگ کنند.

پیروزی انقلاب اسلامی و تمام شدن آن به پای حضرت امام قدس سره که نماد دین و دینداری بود، بر دشمنان قسمخورده دین گران میآمد. از این رو، تلاش کردند تا از طریق بدلسازی و همعرضسازی، نقش کمتر و ضعیفتری را برای ایشان در پیروزی انقلاب اسلامی قائل شوند. نویسندگان در راستای همین هدف، دو تن از شخصیتها که یکی حوزوی (آیتالله

شریعتمداری) و دیگری دانشگاهی (شریعتی) است، در مقابل حضرت امام قدسره علم کرده است.

همعرضسازی شریعتمداری با حضرت امام قدسره

نویسنده در بسیاری از جاهای حساس و مهم، به هنگام طرح دیدگاه عالترین مقام علمی، دینی و سیاسی مخالف شاه، یا تنها به ذکر دیدگاه آیتالله شریعتمداری پرداخته و یا دیدگاه حضرت امام قدسره را پس از دیدگاه آیتالله شریعتمداری و در رتبه دوم، مطرح و گاه آن را در حاشیه و به صورت کاملاً فرعی و کماهمیت نقل کرده است. شاید در ابتدا بتوان برای این شیوه نویسنده توجیهی پیدا کرد و گفت از آنجا که حضرت امام قدسره در آن ایام در خارج از ایران و به صورت تبعید به سر میبردند، طبیعی بوده است که عکسالعمل ایشان پس از عکسالعمل آیتالله شریعتمداری صورت گرفته باشد و نویسنده از آنجا که به تحولات داخل ایران به ترتیب وقوع تاریخی آن میپرداخته، غالباً دیدگاه حضرت امام قدسره را پس از دیدگاه آقای شریعتمداری آورده است. در پاسخ به این توجیه باید گفت اولاً؛ واقعیت تاریخی، این ادعا را که موضعگیریهای حضرت امام قدسره غالباً پس از موضعگیری آقای شریعتمداری بوده است، تأیید نمکند. در بسیاری از موارد، یا آقای شریعتمداری موضعگیری نکرده و یا پس از حضرت امام قدسره موضعگیری کرده است (22) که نویسنده حتی در یک مورد هم دیدگاه حضرت امام قدسره را مقدم بر دیدگاه آقای شریعتمداری نقل نمکند.

ثانیاً؛ حتی در برخی موارد تاریخی که حضرت امام قدسره به علت تبعید بودن، پس از آقاشریعتمداری موضعگیری کردهاند نیز، به علت تأثیرگذاری فوقالعاده آن در میان توده مردم و نیز در دربار، زبینه بود که یا دیدگاههای آقای شریعتمداری در مقابل ایشان مطرح نشود و یا پس از آن ذکر گردد.

ثالثاً؛ نویسنده با ذکر مکرر دیدگاههای آقای شریعتمداری، بویژه در جاهایی که مقتضی ذکر دیدگاههای رهبران اصلی مخالفین است، بوضوح به خواننده بااطلاع، رهبری بلامنازع ایشان را القا مکند. (23) مخصوصاً که نویسنده هیچ اشارهای به خیل اطلاعیها و بیانیهای سایر آیات عظام از قبیل آیات عظام گلپایگانی، مرعشی نجفی، میلانی، خویی، شاهرودی، حکیم، شیرازی و... نمکند. (24) البته نویسنده در برخی موارد نیز، از دیدگاههای آیتالله طالقانی قدسره به عنوان بدیلی در برابر دیدگاههای حضرت امام قدسره استفاده کرده است.

4- شناخت نادرست نویسنده از حضرت امام قدسره

کسی که کتاب مورد بحث را به طور دقیق و کامل بخواند، احساس مکند نویسنده تلاش کرده است تا همه مؤلفههایی که در مقطع تاریخی دو انقلاب مشروطه و 1357 وجود داشته و از فرهنگ دینی و ملیت تاریخی کشور ما برآمدهاند، یا نادیده انگارد و در حاشیه قرار دهد و یا اساساً با استفاده از حربه تحریف، محوشان کند و در مقابل، همه مؤلفههایی را که به نوعی از خارج از فرهنگ اصیلیمان بر ما تحمیل شدهاند، بزرگ معرفی کند. نویسنده با همین شیوه قدم به قدم تاریخ یکصد ساله اخیر کشور ما را پیش آمده است که ناگهان در دهه 1340 به بعد با شخصیتی روبرو میشود که احساس مکند با همان تازیانهایی که شخصیتهای پیشین را رانده نمیتواند او را از سر راهش بردارد. او مات و مبهوت، این شخصیت را برانداز مکند. گویی خود را در برابر خورشیدی مبیند که هیچ راهی برای انکار نور فروزش ندارد و اگر آن را انکار کند، خوانندگان کتابش بر همه آنچه از پیش نوشته، شک مکند. اما این خورشید، فروزنده است؛ اگر به او نگاه کند کور میشود و اگر به او نگاه نکند، ادامه تاریخ ایران را نمیتواند بفهمد. این خورشید، حضرت امام قدسره است که تاریخ چند دهه اخیر کشور ما با او، رنگ و جهت و غنای تازهی یافته است و این تازههاست که نویسنده زبردستی چون آبراهامیان را به حیرت واداشته است. حیرانی نویسنده در برابر این شخصیت، او را به طرح این سؤال و امدار که چگونه «انقلاب اسلامی این نظریه مرسوم را که نوسازی، ناگزیر به مذهبزدایی یا غیرمذهبی شدن کمک مکند، از میان میبرد؟» یا این که اساساً «چرا انقلاب 1356 تا 1358 که مضمون آن عمدتاً اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بود، شکلی عقیدتی که بشک مذهبی بود، به خود گرفت؟» و یا این که «چرا طبقه متوسط جدید که در گذشته به روحانیت سخت بعامتاد بود، از آیتالله خمینی پیروی مکرد؟»

آبراهامیان چندان سؤال خود را در خلأ مطرح نمکند. او تنها سندی که میتواند به آن تکیه کند و استدلال خود را بر شالوده آن پربیزی کند، آمار به جامانده از رژیم پهلوی است. آمار، گویای رشد اقتصادی - اجتماعی در بسیاری از جهات است، با این همه توده مردم در کنار حضرت امامند نه شاه! در جبهه شاه، پول است و ثروت و زور و دنیا و در جبهه

حضرت امام قدس سره محرومیت است و خون و شهادت، اما باز هم مردم در جبهه حضرت امام قدس سره هستند نه شاه. آیا این انتخاب مردم، شگفتانگیز نیست؟

آبراهامیان بسیار تلاش میکند تا راز این انتخاب تاریخی مردم را فاش نسازد. او علت اقبال مردم به امام رحمه الله و روگردانی از شاه را میداند، اما از گفتن حقیقت در این باره طفره میبرد. وی به دنبال پیدا کردن یک تئوری است که این انتخاب را در قالب یکی از کلیشه‌های روانشناسی اجتماعی غرب تحلیل کند. وی از انواع تئوری‌ها استفاده میکند: انقلاب اسلامی؛ معلول نبرد طبقات سیاسی و اقتصادی ناراضی، (25) انقلاب اسلامی؛ معلول توسعه نامتوازن سیاسی، انقلاب اسلامی؛ استثنایی بر قاعده، انقلاب اسلامی؛ حرکتی موقت و گذرا و... اما خود نیک میداند که هیچ یک از این تئوری‌ها نمیتواند آرمانهای بلند انقلاب اسلامی را تحلیل کند. نویسنده در پایان، ناگزیر است حقیقتی را که سخت از آن فرار میکرد، به قلم آورد. راز پیروی مردم از حضرت امام قدس سره این است که از نظر مردم، او تجسم سجایای امام علی (26) در عصر حاضر بود و این اعتراف، خود گویاترین سند است که انقلاب اسلامی ایران نه یک انقلاب اقتصادی، سیاسی، طبقاتی و...، بلکه انقلابی دینی و مذهبی است. از این رو مقایسه بین انقلاب اسلامی و حکومت پهلوی از جهت اقتصادی و ادعای برتری موقعیت اقتصادی حکومت پهلوی بر حکومت اسلامی، اساساً یک مقایسه غیرمنطقی است؛ زیرا انقلاب اسلامی، یک انقلاب اقتصادی نبوده است. اگرچه بسیاری از مردم، به برنامه‌های اقتصادی حکومت پهلوی و نحوه توزیع ثروت در آن که منجر به کاخدار شدن برخی و کوخشنین شدن برخی دیگر شده بود، اعتراض داشتند، اما تنگی خیابانها و یا فقدان ساختمانهای آسمانخراش، علت مخالفت مردم با رژیم نبود. آنها به دنبال حاکمیت دین بودند؛ چیزی که بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی در 12 فروردین 1358 با اکثریت قاطع، بر آن مهر صحت زدند. پس به جرأت میتوان اظهار کرد که انقلاب اسلامی، نه یک استثنا بر قاعده، بلکه واقعیتی آمیخته با حقیقت است.

این اعتراف، به این حقیقت نیز اشاره دارد که همه دلارهای آمریکایی هزینه شده در این تحقیق - که قرار بود نتیجه آنها به تحریف امام قدس سره بینجامد - بنتیجه ماند.

اگرچه آبراهامیان ناگزیر از این اعتراف مهم مشود، اما این باعث نشده است تا با تحریف زوایای مختلف رفتاری - فکری حضرت امام قدس سره، شیرینی این اعتراف را آغشته به زهر نکند. برخی از زوایای حیات و اندیشه حضرت امام قدس سره که نویسنده آن را تحریف کرده است، عبارتند از:

1-4. استراتژی امام قدس سره؛ انفعال و ابهام

نویسنده در چند جای کتاب وانمود کرده است که حضرت امام قدس سره برای پیشبرد اهداف خودش هرگاه لازم میدیده در هاله‌ای از نفاق، از اصول خود کوتاه می‌آمدند و با زبان افراد دیگری که تا حدی در مردم نفوذ داشتند سخن میگفتند. وی برای تأیید ادعای خود، این مثال را ذکر میکند:

«وقتی روزنامه‌نگاران پرسیدند: چه نظامی جایگزین سلطنت خواهد شد؟ [آیت‌الله] خمینی - برای نخستین بار - به جای پاسخ همیشگی خود یعنی حکومت اسلامی، اصطلاح جمهوری اسلامی را به کار بردند. ایشان آشکارا سعی میکردند به زبان مخالفان غیرروحانی، بویژه مبارزان نهضت آزادی، جبهه ملی و سازمانهای مختلف دانشجویی که با ورود [آیت‌الله] خمینی به پاریس به سرعت در اطرافشان گرد آمدند، سخن گویند.» (27)

نویسنده در جایی دیگر به انفعال حضرت امام قدس سره از شریعتی سخن میگوید. وی معتقد است که ایشان نه تنها به مخالفت با شریعتی نپرداختند، بلکه سعی کردند تا با ادبیات وی با مردم سخن بگویند:

«بدین ترتیب، [آیت‌الله] خمینی عمداً پیام مبهمی را رواج دادند و از پیشنهادهای خاص خودداری کردند.» (28) آنطور که خبرنگاری بعدها نوشت: برای اطرافیان ایشان عدم صراحت، نوعی شیوه زندگی بود. [آیت‌الله] خمینی به جای آن، از کلیاتی مثل بیرون انداختن امپریالیستها، مستقل کردن کشور، تأمین عدل اسلامی برای تهیدستان، کمک به کشاورزان، حمایت از طبقه کارگر، بالا بردن سطح زندگی، ریشه‌کن کردن فساد، تأمین آزادیهای اساسی و تشکیل یک دولت اصیل اسلامی؛ دولتی دموکراتیک و متفاوت با سایر دولتهای اسلامی خودساخته، سخن راندند.» (29)

نویسنده اگر منصفانه به تاریخ انقلاب اسلامی نگاه میکرد، هیچگاه امام قدس سره را - که خود از آن به عنوان سیاستمدار سازشناپذیر یاد میکند و منویسد: «[آیت‌الله] خمینی مصرّانه از هرگونه سازشی، حتی آنگاه که ناگزیر و لازم منمود،

سرپیچیدند.» - تابع و منفعل از دیگران مدانست، بلکه بر عکس، شخصیت معنوی، علمی و سیاسی حضرت امام قدسره به قدری بالا بود که به راحتی توانست همه گروهها را در برابر خود به انفعال کشاند و گروههای مختلف نیز رهبری ایشان را پذیرفتند.

در خصوص بحث جمهوری اسلامی نیز نویسنده خود دچار تناقضگویی شده است. وی به رغم این ادعا که حضرت امام قدسره برای اولین بار درخواست جمهوری اسلامی را در 1356 آن هم به تبع از خواست نهضت آزادی و جبهه ملی مطرح کرد، در جایی دیگر منویسد:

«قابل توجه است که در این مراحل اولیه انقلاب، هیچ یک از احزاب عمده مخالف، علنا خواهان برقراری جمهوری یا جمهوری اسلامی نبودند. برعکس، همگی تأکید داشتند که هدف فوری آنها احیای قانون اساسی است که مبنای مشروطه سلطنتی بود.»

به علاوه، در جای دیگر منویسد:

«[آیتالله] خمینی فقط در اواخر دهه 1340 بود که درخواست اساسی نابودی سلطنت و برپایی جمهوری اسلامی را مطرح کردند.»

با توجه به این که نویسنده تاریخ ائتلاف و اتحاد نهضت آزادی و جبهه ملی با حضرت امام قدسره را در آبان 1356 ذکر میکند، اعتراف به مطرح شدن جمهوری اسلامی در اواخر دهه 1340 از سوی حضرت امام قدسره، خود گواهی روشن بر این است که ایشان بحث جمهوری اسلامی را تحت تأثیر ادبیات نهضت آزادی و جبهه ملی مطرح نکردهاند.

حقیقت این است که مفهوم جمهوری در اندیشه سیاسی حضرت امام قدسره جایگاهی ندارد، بلکه تنها به اقتضای زمان و مکان در نظام سیاسیشان توسط خود ایشان وارد شده است. اندیشه سیاسی حضرت امام قدسره در سالهای نجف و در کتابهای بیع، ولایت فقیه و... رقم خورده است، در این کتابها مفهوم حکومت اسلامی مطرح شده است. در آستانه پیروزی انقلاب که لازم بود اندیشه آن رهبر بزرگ - به عنوان تئوریسین انقلاب - تبدیل به نظام شود و نهادینه گردد، به اقتضای زمان و مکان، مفهوم جمهوری اسلامی وارد ادبیات سیاسی حضرت امام قدسره شد و چیزی بیش از مقبولیت نظام و حاکم اسلامی (و نه مشروعیت آن) را عهدهدار نبود.

4-2. امام خمینی قدسره و برقراری رابطه با آمریکا

از سال 1357 (1979) در سرتاسر دنیا هرجا نام امام خمینی قدسره شنیده میشد، به دنبالش فریاد «مرگ بر آمریکا» بلند میشد. مردم دنیای معاصر، امام خمینی قدسره را مظهر مبارزه با آمریکا میدانند. ایشان از همان ابتدای نهضت دینی خود در سال 1342، ریشه همه بدبختیها را آمریکا و اسرائیل معرفی میکردند و نه تنها در هیچ مقطعی رابطه با آمریکا را تجویز نکردند، بلکه بر عکس، او را به جهانیان «شیطان بزرگ» معرفی کردهاند. امام خمینی قدسره از دانشجویان فاتح سفارت آمریکا در تهران (لانه جاسوسی) حمایت کردند و کار آنها را از اصل پیروزی انقلاب مهمتر معرفی کردند و... .

با این همه، نویسنده با زیرکی تمام قصد القای این نکته را دارد که امام خمینی قدسره در ابتدا هیچ مشکلی با آمریکا نداشتهاوند. وی منویسد:

«[امام خمینی] گفتند با سقوط شاه، ایران همچنان به صدور نفت به غرب ادامه خواهد داد، با اردوگاه شرق متحد نخواهد شد و مایل به برقراری روابط دوستانه با ایالات متحده خواهد بود.» (30)

مسلم این گفته، بهتانی بیش نیست و در هیچ یک از منابع قابل اعتماد نیز یافت نمیشود. مأخذ نویسنده نیز «واشنگتن پست» است که ظاهراً منظورشان از درج چنین مطلب کذبی، القای محتوای آن بوده است؛ چیزی که هرگز محقق نشد و مورد رضایت حضرت امام قدسره نیز قرار نگرفت.

4-3. حضرت امام قدسره و ویژگیهای کاریزمایی

نویسنده که سخت در دام کلیشهها و تئوریهای حاکم بر دنیای غرب و شرق گرفتار است، تلاش کرده است که پدیده انقلاب اسلامی و رهبری یکتای آن را در قالب یکی از همان تئوریهها تحلیل کند. وی یکی از تئوریهایی را که برای تحلیل علت موفقیت حضرت امام قدسره ارائه مدهد، تئوری «مشروعیتهای سهگانه ماکس وبر» است که بر اساس آن، یکی از

طرق مشروعیت حکومتها، مشروعیت کاریزمایی است. آبراهامیان، ویژگی این حکومت را چنین بیان میکند: «سلطه بر محور خصوصیات فردی بویژه روحانی حاکم دور میزند. مشروعیت حکومت در این فرض، بر اساس استناد به خداوند مطرح میشود. خداوند است که خود نهایتترین مشروعیاست. از نظر وبر چنین سلطه‌های نمیتواند دائمی باشد یا چندان به طول انجامد، چون نیازهای روزمره زندگی برای نظم پیوستگی و قابل پیشبینی بودن، نمیتواند با ظهور ثابت و دائمی وحی الهی سازگار افتد.» (31)

نویسنده علل موفقیت حضرت امام قدسره را چهار چیز میداند که دو تای آنها (خصوصیات شخصی و موقعیتشناسی) به ویژگیها و خصوصیات روحانی فردی وی برمیگردد و دو تای دیگر (محبوبیت شریعتی و عدم موفقیت رژیم پهلوی در جذب طبقه کارگر) خارج از اراده و بیرون از حوزه رفتاری اوست. نویسنده با این ترفند ضمن ناچیز شمردن مذهب و تأثیر پایبندی به مکتب حقیقی در موفقیت انسان، مشروعیت نظام اسلامی را پس از رحلت حضرت امام قدسره به این استناد فحوائی که دیگر شخصیت کاریزمایی در کار نیست تا نظام اسلامی را مشروع جلوه دهد، زیر سؤال میبرد.

4-4. حضرت امام قدسره و عوامل انزوای سیاسی وی در دو دهه 1320 و 1330 نویسنده برای حضرت امام قدسره در سالهای پیش از 1340 روحیه‌های صوفیانه و منزوی ترسیم میکند و مینویسد: «ایشان اشعار صوفیانه مسرودند و حالات و عوالم عارفانه داشتند که در میان برخی از مجتهدان مذموم بود.» وی معتقد است حضرت امام قدسره در مبارزات دهه‌های 1320 و 1330 شرکت نکرده است. و برای این عدم شرکت علت مآورد:

«این کناره‌جویی ناشی از سه عامل بود: هراس از کمونیسم، باعتنایی ناسیونالیستها - بویژه مصدق - به مسائل مذهبی و ممانعت حامی ایشان [آیه‌الله [بروجردی که در سراسر دهه 1330 همچنان حمایت‌های شایانی از شاه کرد.» (32) در پاسخ به نویسنده باید گفت اولاً: همانگونه که خود در توصیف حضرت امام قدسره مینویسد که او «همچون مرد خدایی عمل میکرد که نه به دنبال قدرت دنیوی است»، حضرت امام قدسره مرد خدا بودند و تنها به خداوند متعال تکیه میکردند و نه هیچ کس یا کسان دیگر. ایشان تنها به تکلیفش عمل میکردند و خود را مأمور به وظیفه میدیدند نه نتیجه. اگر ایشان در مقطع تاریخی مورد اشاره، فعالیت سیاسی چشمگیری نداشتند به این دلیل بود که از سویی شرایط اجتماعی را آماده نمیدیدند و از سویی با وجود بزرگان دیگری که برخی از آنها مثل آیتالله بروجردی قدسره حق استادی بر او داشتند، احساس تکلیف و وظیفه نمیکردند؛ نه این که از کمونیسم یا عدم همراهی افرادی چون مصدق هراس داشته باشند.

ثانیاً: اگر عدم همراهی مصدق و امثال مصدق برای حرکت سیاسی - دینی حضرت امام قدسره ممانعت ایجاد میکرد، در دهه 1340 نیز این مسأله وجود داشت؛ زیرا در این دهه نیز که حضرت امام قدسره حرکت خود را شروع کرد، مصدق همچنان در قید حیات بود، از ایشان حمایت نکرد و حتی پیروان فکری وی نیز که بزرگترین میراثدار آن، نهضت آزادی بود، در ابتدا با حضرت امام قدسره که روحیه‌های انقلابی داشت، همراهی نکردند و بر شیوه سیاسی خاص خود که سیاست گام به گام بود پافشاری داشتند (33) و بعدها در کوران انقلاب و در شرایطی که موج انقلابی حرکت حضرت امام قدسره همهجا را گرفته بود از سر ناچاری با آن رهبر فرزانه همراه شدند.

ثالثاً: حضرت امام قدسره حتی پس از شروع حرکت سیاسی خود باز هم اشعار عارفانه خود را مسرودند، پس روحیه عرفانگرایی نمیتوانست عامل و دلیلی برای عدم فعالیت سیاسی ایشان در دهه 1320 و 1330 باشد؛ چرا که این روحیه را ایشان، پس از 1340 نیز داشتند. نکته بسیار مهم و ظریف این است که چون عرفان حضرت امام قدسره عرفانی صوفیمنشانه نبود، هیچ منافاتی با فعالیت سیاسی ایشان نداشت. به همین علت، عارفانه‌ترین اشعار باقی مانده از ایشان دقیقاً در زمانی سروده شده‌اند که کشور ایران به رهبری آن پیر روشن ضمیر در حال جنگ با استکبار جهانی شرق و غرب بوده است.

1- مدرس دانشگاه، محقق و نویسنده.



2- وی ارمنی ایرانی الاصل و مقیم آمریکاست که در حال حاضر، استاد تاریخ کالج باروک در دانشگاه شهر نیویورک است.

- 3- توده مردم ایران دارای ایدئولوژی اسلامی بودند که در ذات خود، با ایدئولوژی کمونیستی و مارکسیستی در تضاد بود.
- 4- حکومت ایران دستنشانده آمریکا با ایدئولوژی کاپیتالیستی، رقیب شوروی با ایدئولوژی سوسیالیستی بود. حزب توده روزهای بود برای ورود شوروی به منطقه نفوذ آمریکا. از این رو، هرگز آمریکا به شاه اجازه نداد که با این حزب کنار آید. حتی پس از کودتای آمریکایی 28 مرداد 1332 تا حدّ زیادی اعضای این حزب تارومار شدند.
- 5- «وابستگان مکتب ساختارگرایی مگویند جوامع نه به چند طبقه اصلی، بلکه به اقشار متعدد شغلی تقسیم میشوند. این اقشار بنا به تأکید آنان به سبب تقسیم کار به همدیگر وابستهاند اما به واسطه درجات متفاوت حیثیت، حرمت و درآمد، از هم متمایزند.» پرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران، نشر مرکز، تهران، چاپ سوم، 1379، ص 6.
- 6- «رفتارگرایان ادعا میکنند که افراد در کشورهای در حال توسعه غالباً به ایدئولوژیها وابستهاند تا به اعضای طبقه اجتماعی - اقتصادی خود. به گفته آنان، نیروهای سیاسی را آرای متقابل به وجود میآورند نه طبقات متنازع. اگر مارکس با این حکم که خودآگاهی انسان با هستی اجتماعی وی تعیین میشود، هگل را کلهپا کرد، رفتارگرایان معاصر با تأکید بر این که هستی اجتماعی انسان - دستکم در جهان سوم - با خودآگاهی وی تعیین میگردد، مارکس را وارونه کردهاند» همان.
- 7- ر.ک.: احسان طبری، کژراهه (خاطراتی از تاریخ حزب توده)، امیر کبیر، تهران، چاپ چهارم، 1373.
- 8- مقدمه کتاب، ص 8.
- 9- یکی از مهمترین دلایل وابستگی نویسنده، حمایت مالی مؤسسات و دانشگاههای آمریکایی و انگلیسی از آن است. در نوشتن کتاب مورد بحث، مراکز زیر سهمیم بودند: مؤسسه پژوهش در تحولات بینالمللی وابسته به دانشگاه کلمبیا (کمک هزینه پژوهشی از 1346 تا 1348)؛ دانشگاه نیویورک (بورس سفر تابستانی در سالهای 1351، 1353، 1355، 1358)؛ شورای تحقیقات اجتماعی (بورس فوق دکترا در 1356)؛ کالج باروخ در دانشگاه نیویورک (بورس ایام تعطیل برای اتمام کتاب) و سرانجام سرپرستی دفتر علیاحضرت ملکه در بریتانیا (اجازه نقل مطلب از اسناد منتشر نشده دفتر امور خارجه موجود در بایگانی کل و دفتر هند در لندن). ایران بین دو انقلاب، صص 2-3.
- 10- ر.ک.: محمدتقی جعفری، حقوق جهانی بشر، دفتر خدمات حقوقی بینالمللی، تهران، 1370، ص 408.
- 11- این سه طبقه عبارت بودند از:
 1. کشاورزان غایب؛ شامل خانواده سلطنتی، املاک وقفی، طرحهای کشت و صنعت، از جمله شرکتهای چندملیتی و گروهی از اربابان قدیم که جمعا بیش از 9/3 میلیون هکتار (بیش از 20 درصد زمینهای زیر کشت ایران) را در تصرف خود داشتند.
 2. کشاورزان مستقل؛ شامل مالکان روستایی سابق و کسانی که بر اثر اصلاحات ارضی صاحب زمین شده بودند که جمعا 76 درصد روستاییان را تشکیل میدادند.
 3. مزدوران (کارگران) روستایی؛ که اصلاحات ارضی شامل حال آنها نشده بود و جمعا شامل 1/1 میلیون خانواده بودند.
- 12- تعداد نیروهای مسلح از 200 هزار در 1342 به 410 هزار در 1356 افزایش یافت؛ به گونهای که ایران در 1356، بزرگترین نیروی دریایی در منطقه خلیج فارس، پیشرفتهترین نیروی هوایی در خاورمیانه و دارای پنجمین ارتش بزرگ جهان بود. در حالی که تعداد نیروهای ارتش دو برابر شده بود، بودجه ارتش از 493 میلیون دلار در 1342 به 3/7 میلیارد دلار در 1355 (یعنی به بیش از 14 برابر) رسید. سیستم امنیتی (ساواک، سازمان بازرسی شاهنشاهی و سازمان رکن دوی ارتش) نیز گسترش کمی و کیفی یافت. صص 398-399.
- 13- منابع مالی دربار عبارت بود از: زمینهای رضاخانی، بالغ بر 2 میلیون دلار سهمیه از عواید نفتی که مستقیماً به حساب دربار واریز میشد، تجارت (از طریق وامهای بسیار کلان و خارج از نوبت)، بنیاد پهلوی. صص 401 - 400.
- 14- تعداد وزارتخانهها از 12 وزارتخانه با 150 هزار کارمند در 1342 به 19 وزارتخانه با 304 هزار کارمند و تعداد استانها از 10 تا به 23 تا در اوایل دهه 1350 افزایش یافت. ص 401.
- 15- حزب رستاخیز که به منظور تثبیت هرچه بیشتر قدرت شاه، در سال 1354 جایگزین دو حزب فرمایشی قبلی (حزب ایران نوین به دبیری هویدا و حزب مردم به دبیری علم) شده بود، با متزلزل کردن اوقاف، ساواکی کردن برخی ملایان،

مستمری دادن به روحانیون طرفدار حکومت، انحصار چاپ و نشر کتب دینی، تشکیل سپاه دین بر اساس الگوی سپاه دانش، ملی کردن مذهب، تغییر تقویم اسلامی به شاهنشاهی و... باعث مخالفت حوزه‌های علمیه، روحانیت مبارز و توده مردم دیندار شد و هرچه بیشتر به تزلزل پایههای قدرت شاه منجر شد. صص 407-408.

16- پرواند آبراهامیان، پیشین، صص 389-390.

17- برخی از فشارها، از طریق سازمان عفو بین‌الملل، کمیته مبارزه با سرکوب در ایران، کمیته آزادی هنر و اندیشه در ایران، روزنامه ساندی تایمز، نمایندگان کنگره آمریکا، جیمی کارتر و... برای رعایت حقوق بشر در ایران، به شاه وارد میشد.

18- گروهی از فعالان غیرمذهبی مرتبط با آیتالله شریعتمداری و با دبیری مقدم مراغهای.

19- به عنوان مثال، کارگران شرکت نفت گفتند ما فقط وقتی نفت صادر خواهیم کرد که شاه و ژنرالهایش را صادر کرده باشیم.

20- حسنین هیکل، امام خمینی را به شمعی تشبیه کرده است که در حال سوختن و رو به خاموشی است ولی قدرت هزار بمب هستهای دارد. مطبوعات عربی از ایشان چنین یاد کردند: «ان الخميني حيّر الشرق و اعجز الغرب و احرّج العرب و شغل العالم.» به راستی که خمینی شرق را در حیرت افکنده و غرب را به لرزه درآورده و جهان عرب را در تنگنا قرار داده و افکار همه جهانیان را به خود مشغول ساخته است. انقلاب اسلامی؛ زمنیهها و پیامدها، ص 120.

21- پرواند آبراهامیان، پیشین (مقدمه کتاب)، ص 9.

22- برای اطلاع از اطلاعیهها و بیانیههای آقای شریعتمداری در فاصله سالهای 1342-1357، ر.ک.: اسناد انقلاب اسلامی، ج 1.

23- دفاع از آیتالله شریعتمداری و معرفی ایشان به عنوان رهبری بلامنازع انقلاب اسلامی، علاوه بر تحریف یک واقعیت تاریخی، با توجه ضعفهای اساسی ایشان - برخلاف حضرت امام - مقدمه و بستر خوبی برای نقد ماهیت انقلاب اسلامی از منظر رهبری آن است. برای اطلاع از نقش آیتالله شریعتمداری در انقلاب اسلامی و همکاری وی با رژیم و تلاش رژیم برای جهانی کردن وی به جای حضرت امام، ر.ک.: انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج 1، ص 262؛ سید حمید روحانی، شریعتمداری در دادگاه تاریخ؛ بررسی و تحلیل نهضت امام خمینی، ج 2، صص 745-796.

24- برای اطلاع از نقش این آیات عظام و اطلاعیهها و بیانیههای آنها در خصوص انقلاب، ر.ک.: اسناد انقلاب اسلامی، ج 5.

25- از آنجا که نویسندگان، انقلاب اسلامی را بر محور طبقات تحلیل میکنند، معتقد است که نقش مهمی که انقلاب در به هم زدن ساختار اجتماعی ایفا کرد، این بود که در آن، «علقه‌های افقی طبقاتی جانشین علایق عمودی طایفهای، قبیلهای، فرقهای و محلی میشد.» ص 490.

26- دقت شود که این جمله، بهرغم هزینههای ملیون دلاری هشت دانشگاه آمریکا و سفرهای هشتگانه هیأتی مرکب از 50 نفر، گفته شده است و این، سندی است بر این که انقلاب حضرت امام رحمهالله قویتر از آن است که بهراحتی تحریف و به حساب رقیب، مصادره شود.

27- پرواند آبراهامیان، پیشین، ص 481.

28- همان، ص 442.

29- همان، ص 441.

30- همان، ص 484.

31- همان، صص 14-15.

32- این عبارت نویسندگان در حق آیتالله بروجردی، جفا به رسالت سنگین و عمیقی است که آن مرحوم در طول حیات مبارکشان برای احیای اسلام انجام دادند. برای اطلاع از فعالیتهای زیربنایی ایشان - که در حقیقت پیروزی و موفقیت حضرت امام تا حد زیادی مرهون آنها بود، ر.ک.: زندگانی زعیم بزرگ عالم تشیع آیتالله بروجردی؛ خاطرات و مبارزات ججتالاسلام فلسفی.

33- ر.ک.: نهضت آزادی، صص 24-31.

